

بررسی روند آشتی‌جویی و انتقام‌جویی در سه داستان کودک با موضوع جنگ، برپایه‌ی گفتمان‌شناسی انتقادی

صدیقه سادات مقداری*

دانشگاه پیام نور

چکیده

در این مقاله تلاش شده است تا الگویی برای تحلیل زبان‌شناختی ادبیات جنگ از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی ارائه و برپایه‌ی آن سه داستان تحلیل شود. این داستان‌ها از نظر پیگیری روند انتقام‌جویی و آشتی‌جویی بررسی می‌شوند. برای این کار ساخت‌های گفتمان‌مدار با توجه به دیدگاه ون‌دایک درباره‌ی قطبی‌سازی، بررسی شده‌اند. پرسشی که در این باره مطرح می‌شود، این است که آیا در داستان، قطبی‌سازی خودی در مقابل دشمن وجود دارد؟ و چنانچه بازنمایی طرفین درگیر جنگ قطبی‌شده باشد، آیا خودی بازنمایی کاملاً مثبت و دشمن بازنمایی همه‌جانبه‌ی منفی دارد؟ فرض بر این است، داستانی که قطبی‌شدگی همه‌جانبه‌ی خودی کاملاً سفید و دشمن کاملاً سیاه را دارد، روند انتقام‌جویی و داستانی که این قطبی‌شدگی را ندارد، روند آشتی‌جویی را دنبال می‌کند. چنانچه داستانی فقط به بازنمایی یک طرف پردازد، از این نظر خنثی است. روند آشتی‌جویی، روندی مناسب برای دوران صلح و پس از جنگ، دوران بازسازی و به‌سازی روابط بین دو ملت، است؛ چراکه در این دوران، به‌خصوص در روایت جنگ برای کودک، می‌توان با تنفرزدایی از عمل جنگ و عوامل درگیر در آن و معرفی عامل یا عاملان واقعی و پشت‌پرده‌ی آغازگر جنگ از تحریک حس انتقام‌جویی بین دو ملت و بروز جنگ‌های آینده جلوگیری کرد.

* استادیار زبان‌شناسی همگانی s_meghdari@pnu.ac.ir

واژگان کلیدی: آشتی جویی، آغازگر جنگ، انتقام جویی، عمل جنگیدن، عوامل جنگ، گفتمان‌شناسی انتقادی.

۱. مقدمه

زبان یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های انسان است که تقریباً پیش‌شرط اساسی برای همه‌ی جنبه‌های زندگی اجتماعی ماست. زبان رسانه‌ای است که از طریق آن سازمان‌یافته‌ترین افکار و ارتباطات بشر پردازش می‌شوند؛ از این رو برای فهم رفتار و ذهن انسان، مطالعه‌ی علمی زبان، یعنی زبان‌شناسی، در علوم انسانی بخشی مهم و پذیرفته‌شده به شمار می‌رود. از آنجاکه زبان و تفکر به‌طور تفکیک‌ناپذیری به هم وابسته‌اند، بررسی رابطه‌ی میان زبان و ذهن از موضوعات اساسی علم زبان‌شناسی است. علاوه‌براین، به رابطه‌ی بین جامعه و زبان نیز به‌طور جدی توجه می‌شود؛ زیرا زبان پدیده‌ای اجتماعی است که به وسیله‌ی اجتماع به فرد داده می‌شود. زبان، همچنین، ابزار کلیدی اجتماعی شدن است که جامعه و خودآگاهی افراد را شکل می‌دهد (نک: هوج و کرس^۱، ۱۹۷۹: ۱). در حیطه‌ی زبان‌شناسی نظری، برای ارائه‌ی نظریات جامع درباره‌ی زبان و رفتار یا به‌عبارتی زبان در کاربرد بسیار تلاش شده است. مایکل هلیدی^۲ یکی از برجسته‌ترین زبان‌شناسانی است که نظریاتش در پژوهش‌هایی که زبان را به‌عنوان رفتاری اجتماعی بررسی می‌کنند، در کانون توجه قرار گرفته است. به‌جز کارشناسان و صاحب‌نظران حوزه‌ی زبان‌شناسی، افراد علاقه‌مند به زبان، با پایه‌ی نظری و روش‌شناختی علوم اجتماعی نیز در باب زبان پژوهش‌هایی ارزشمند داشته‌اند؛ مانند دل‌هایمز^۳ در مردم‌شناسی و آستین^۴ در فلسفه که بر تحقیقات زبان‌شناسی بسیار مؤثر بوده‌اند.

در دهه‌های اخیر، زبان‌شناسان به مطالعات زبانی جامعه‌شناسی نیز توجه کرده‌اند. این مطالعات به کاربرد زبان در دو سطح خُرد و کلان می‌پردازند. این دو سطح دارای رابطه‌ای دوسویه با یکدیگرند؛ در این رویکرد، عواملان اجتماعی یا افراد جامعه، سطح خُرد و کارکردهای اجتماعی و ارزش‌ها، سطح کلان در نظر گرفته می‌شوند. تحلیل

1. Hodge & Kress

2. Micheal Halliday

3. Dell Hymes

4. Austin

گفتمان انتقادی^۱ از جمله نظریاتی است که این رابطه‌ی دوسویه‌ی زبان و واقعیت‌های اجتماعی از مفاهیم کلیدی و اساسی آن به شمار می‌رود. نظریه‌ی «تگا»^(۱) بر این باور استوار است که زبان تنها بازتاب‌دهنده‌ی واقعیت‌های بیرونی، آن‌گونه که فرث^۲ مطرح می‌کرد، نیست؛ بلکه شکل‌دهنده‌ی واقعیت‌ها نیز است؛ بنابراین، می‌کوشد تا با روشن کردن بُعد زبانی گفتمانی پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی، سبب‌ساز فرایندهای تغییر در نوگرایی‌های اخیر باشد. نظریه‌پردازان این رویکرد، مانند فرث، زبان را تنها، آینده‌ی فرهنگ و تاریخ نمی‌دانند؛ بلکه آن را از عوامل اصلی سازنده‌ی آن‌ها به شمار می‌آورند؛ بنابراین، هدف از تحلیل و توضیح در نظریه‌ی تگا، کشف ایدئولوژی پنهان در پس متن است تا ناگفته‌های گوینده و نویسنده آشکار گردد؛ چراکه زبان بیش از آنکه آشکار کند، می‌پوشاند. این آشکارکردن و پنهان‌ساختن هدفمند است و ریشه در سازوکار عملکرد جامعه و دیدگاه‌های فکری اجتماعی یا همان ایدئولوژی حاکم بر جامعه دارد و از طریق ساخت‌های گفتمان‌مدار که بیش‌تر جامعه‌شناختی هستند، گفتمان را سامان می‌دهد تا دیدگاه فکری اجتماعی مورد نظر را تثبیت نماید؛ بنابراین، در تحلیل متون، مؤلفه‌های گفتمان‌مدار شناخته می‌شوند، سپس ارتباط آن‌ها با مؤلفه‌های ایدئولوژیک مشخص می‌گردد و پیام‌های نهفته رمزگشایی می‌شوند؛ بنابراین، گفتمان در واقع بخش آشکار متن و بافت است و تحلیل گفتمان انتقادی دربرگیرنده‌ی ابزاری است که ما را در کشف ابعاد پوشیده‌ی گفتمان یاری می‌دهد. این نظریه به مقوله‌ی زبان و ابزارهای زبانی رویکردی جامعه‌شناختی دارد و گفتمان در این نظریه، دارای سطوح و ابعادی متعدد است. نظریه‌ی تگا مانند زبان‌شناسی انتقادی به تحلیل روابط ساختاری شفاف و تیره درباره‌ی سلطه، تبعیض، قدرت و کنترل، آن‌گونه که در زبان تجلی می‌یابند، می‌پردازد؛ به عبارت دیگر، هدف نظریه‌ی تگا بررسی انتقادی نابرابری‌های اجتماعی است؛ آن دسته از نابرابری‌های اجتماعی که با استفاده از علائم و نشانه‌های زبانی در گفتمان بیان شده و مجاز می‌گردند؛ از این‌رو، سه مفهوم قدرت و تاریخ و ایدئولوژی از مفاهیم کلیدی نظریه‌ی تگا هستند (نک: وداک^۳، ۲۰۰۱: ۲). براساس نظریه‌ی تگا، ساختارهای غالب، قراردادهای تثبیت‌کرده، آن‌ها را طبیعی می‌سازند؛

1. Critical Discourse Analysis

2. Firth

3. Wodak

یعنی آثار قدرت و ایدئولوژی در تولید معنا تیره می‌شوند و اشکالی طبیعی و ثابت را کسب می‌کنند. فرکلاف^۱ «عمل خلاقانه» را مقاومت در برابر این گونه قراردادها می‌داند (نک: فرکلاف، ۲۰۰۳: ۴)؛ از این رو، مقاومت در برابر سلطه و نابرابری و ایجاد دگرگونی در روابط قدرت برای دستیابی به برابری، از اهداف غائی نظریه‌ی تگا است که همواره تحلیلگران گفتمان انتقادی بر آن تأکید کرده‌اند.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

در زمینه‌ی ادبیات جنگ و نظریه‌ی تگا، به‌جز چند پژوهش در پیوند با حوادث بعد از یازدهم سپتامبر در آمریکا، جنگ‌های آمریکا در عراق و جنگ اسرائیل و فلسطین، پژوهش‌های چندانی انجام نشده است (۲)؛ برای نمونه احمد اتاونه^۲ (۲۰۰۹) در پژوهشی نشان می‌دهد چگونه زبان اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، بیانگر قدرت و ضعف آن‌هاست. او داده‌هایش را از عناوین اصلی گزارش شده در مطبوعات ملی و جهانی در زمان بحران فلسطین، به‌خصوص انتفاضه‌ی دوم (۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴)، جمع‌آوری کرده است. تحلیل انواع کنش گفتارهای گزارش شده در مطبوعات و نظرات خصمانه یا تدافعی ارائه شده از طریق بررسی تهدیدها و درخواست‌ها نشان می‌دهد، اسرائیلی‌ها که بیشتر از تهدید استفاده کرده‌اند، طرف قوی‌تر هستند و فلسطینی‌ها که از درخواست استفاده کرده‌اند، طرف ضعیف‌ترند.

ریمر^۳ (۲۰۰۸) نیز در اثری به بررسی رابطه‌ی بین ملیت و خانه و خانه و کودک در سلسله مباحث مطرح شده توسط جرج بوش پس از حادثه‌ی یازدهم سپتامبر می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه بوش در سخنانش برای توجیه حمله به عراق، آرامش و امنیت کودکان آمریکایی را به‌عنوان یک ارزش مطرح می‌کند.

دامیکو^۴ و همکارانش (۲۰۰۸) هم در مقاله‌ای، عاملیت را در تعدادی از آثار ادبیات کودکان مربوط به جنگ جهانی دوم بررسی می‌کنند؛ آن‌ها روش‌هایی را تحلیل می‌کنند که از طریق آن نویسندگان به ارائه‌ی تصمیم دولت ایالات متحده برای بمباران هیروشیما و ناکازاکی در طول جنگ جهانی دوم پرداخته‌اند. تحلیل داستان‌های بررسی شده نشان

^۱. Fairclough

^۲. Ahmad Atawneh

^۳. Reimer

^۴. Damico

می‌دهد که عامل به یاری برخی سازوکارهای دستوری، مانند اسم‌سازی و مجهول‌سازی، یا غایب است یا جابه‌جا شده یا مبهم است. در این داستان‌ها، غالباً دولت آمریکا، به‌عنوان عامل بمباران شیمیایی شهر، معرفی نمی‌شود؛ بلکه فقط به آثار بمباران پرداخته می‌شود. نگارندگان این مقاله معتقدند که قدرت سبب شده گونه‌ی تحریف‌شده‌ای از واقعیت در این داستان‌ها روایت شود.

مارتین^۱ (۲۰۰۸) نیز در مقاله‌اش، داستان کوتاه *تصاویر در گل‌ولای*^۲ اثر ولفر^۳ را که درباره‌ی جنگ استرالیا و ژاپن است و در آن ژاپن در جنگ جهانی دوم به استرالیا لشکرکشی می‌کند، نقد و بررسی می‌کند. این نقد، براساس تحلیل گفتمانی مثبت که خود مارتین از مطرح‌کنندگان و پیروان آن است، شکل گرفته و نشان می‌دهد که نویسنده‌ی این داستان در خلق آن، روند آشتی‌جویی^۴ را دنبال کرده است. در این داستان، هر دو طرف درگیر جنگ برای بازنمایی خودشان، چه در متن و چه در تصاویر، فرصت‌های برابر دارند.

۳. بیان مسئله‌ی پژوهش

در این پژوهش سه کتاب داستانی کودک، مناسب برای گروه‌های سنی «ب» و «ج»، «ج» و «د» با موضوع دفاع هشت‌ساله‌ی ایران در برابر عراق، برپایه‌ی انگاره‌ی پیشنهادی پژوهش، بررسی شده‌اند. این کتاب‌ها در دهه‌ی دوم پس از جنگ، یعنی سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ انتشار یافته‌اند. این آثار یا برگزیده‌ی جشنواره‌های دفاع مقدس در سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ هستند یا در کتاب‌شناسی توصیفی *شورای کتاب کودک* به‌عنوان کتاب‌های «خوب» معرفی شده‌اند. این داستان‌ها عبارت‌اند از: *شب‌بخیر فرمانده* نوشته‌ی احمد اکبرپور، *خورشید زمین* اثر سیدابراهیم حسینی و *کاش کمی بزرگ‌تر* بودم از اکبر صحرایی. نگارنده، داستان‌های پیش‌تری را با توجه به این الگو تحلیل کرده است؛ اما این سه داستان به این دلیل انتخاب شده‌اند که به‌ترتیب نمایانگر روند آشتی‌جویی و خنثی و انتقام‌جویی هستند و می‌توانند به‌عنوان نمونه برای تحلیل‌ها و مباحث ارائه‌شده راهگشا باشند.

1. Martin

2. Photographs in the Mud

3. Wolfer

4. Reconciliation

با توجه به نکات مطرح شده در این الگوی نظری، که در بخش بعدی به صورت گسترده ارائه خواهد شد، چنانچه داستانی به بازتولید احساس تنفر از دشمن، یعنی تنفرزایی کمک کند و با قطبی‌سازی موضوع، خودی را در سوی مثبت و دشمن را در سوی منفی قرار دهد، در شمار داستان‌هایی قرار می‌گیرد که روند انتقام‌جویی را دنبال می‌کنند؛ در حالی که اگر چنین قطبیتی در بازنمایی «ما» و «آن‌ها»، آن‌گونه که ون‌دایک در تحلیل‌هایش به کار می‌برد، وجود نداشته باشد، می‌تواند خنثی باشد و یا با تنفرزدایی از دشمن، داستانی باشد که روند آشتی‌جویی را طی می‌کند؛ البته، از راهکارهای گفتمان‌مدار مانند حسن تعبیر و سوء تعبیر و ادعای نقض^۱ که ون‌دایک در تحلیل‌هایش به کار می‌برد و همچنین مفاهیم فرکلاف نیز، در تحلیل‌ها استفاده می‌شود.

تأکید بر این نکته ضروری است که بررسی روند انتقام‌جویی یا آشتی‌جویی در این مقاله، به هیچ‌وجه از نظر نگارنده به ترتیب روند منفی یا مثبت تلقی نمی‌شود. روند انتقام‌جویی که در آن به تنفرزایی از دشمن منجر می‌شود، مناسب زمان جنگ است تا افراد برای شرکت کردن در جنگ تشویق شوند و انگیزه‌ی آن‌ها تقویت گردد؛ اما روند آشتی‌جویی برای دوران صلح که دوران بازسازی روابط بین دو ملت درگیر در جنگ است، روندی مناسب به شمار می‌رود. این روند با بازنمایی غیرمستقیم عمل جنگیدن و عوامل درگیر در میدان جنگ، معرفی غیرمستقیم عامل یا عاملان اصلی آغازگر جنگ (صدام حسین و رییس جمهور وقت آمریکا و اسراییل در جنگ تحمیلی ایران) و سیاه‌نمایی نکردن دشمن می‌تواند برای کودکان مفیدتر باشد. با به‌کارگیری این روند می‌توان ضمن روایت کردن جنگ برای آن‌ها، از ایجاد حس انتقام‌جویی و برانگیختن حس خشونت در آن‌ها جلوگیری کرده و به شکل‌گیری روابط دوستانه میان نسل دوم پس از جنگ یاری رساند.

۴. معرفی و شرح الگوی پیشنهادی پژوهش در بررسی ادبیات جنگ

انگاره‌ی پیشنهادشده در این مقاله، الگویی جامع است که در آن تلاش شده تا به جنبه‌های مهم و برجسته‌ی داستان‌هایی با موضوع جنگ توجه شود. گزینه‌های این الگو می‌تواند در تحلیل‌ها، هم برای خودی و هم برای دشمن، به کار رود تا روند کلی داستان مشخص گردد.

^۱. Disclaimer

این انگاره سه بخش عمده دارد: «آغازگر جنگ» و «عمل جنگیدن» و «عوامل جنگ». نحوه‌ی بازنمایی «آغازگر جنگ» می‌تواند کاملاً ایدئولوژیک باشد. براساس تحقیق دامپکو و همکارانش، در داستان‌هایی که درباره‌ی بمباران شیمیایی شهر هیروشیما برای کودکان آمریکایی نوشته می‌شود، از معرفی آمریکا به‌عنوان مسئول یا دستوردهنده‌ی بمباران پرهیز شده است. از آنجاکه جنگ پدیده‌ای ناپسند و خانمان‌سوز است، اشاره به نام آغازگر یا پنهان‌ساختن آن در یک داستان، باید در کانون توجه قرار گیرد؛ ازسوی دیگر در برخی داستان‌ها که پس‌از جنگ نوشته می‌شوند، به ویژه داستان‌های کودکان، پرهیزکردن از اشاره‌ی مستقیم به نام آغازگر جنگ و بازنمایی منفی آن می‌تواند به روند آشتی‌جویی کمک کند؛ زیرا پس‌از پایان‌یافتن جنگ، معمولاً سیاست برقراری دوستی بین دو ملت دنبال می‌شود.

دومین مسئله‌ای که در این الگو به آن توجه می‌شود، عمل جنگیدن است. پس‌از شروع جنگ، درگیری‌ها معمولاً به دو صورت کلی است: ۱. در میدان‌های جنگ و مناطق جنگی؛ ۲. از طریق بمباران مواضع تسلیحاتی یا مناطق مسکونی خارج از مناطق جنگی. چگونگی بازنمایی این موضوع و بازنمایی نتیجه‌ی آن برای خودی یا دشمن ایدئولوژیک است و بر روند داستان اثر می‌گذارد؛ برای نمونه، بازنمایی دشمنی که در حمله‌اش ناموفق است و خودی‌هایی که دفاع می‌کنند و بسیار موفق‌اند؛ همچنین، بمباران مناطق مسکونی به‌وسیله‌ی دشمن بدون اشاره به دلیل آن می‌تواند به روند انتقام‌جویی در داستان کمک کند؛ روندی که در زمان جنگ، برای تشویق کردن افراد به شرکت در جنگ، سودمند تشخیص داده می‌شود.

سومین مسئله‌ای که در این الگو به آن توجه می‌شود، عوامل درگیر در جنگ‌اند که زیر دو گروه کلی عامل «اثرگذار» و معلول «اثرپذیر» بررسی می‌شوند. این عوامل، در صورت ذکرشدن، انسان یا ابزارهای جنگی هستند. در داستان‌های کودک، به‌ویژه داستان‌هایی که روند آشتی‌جویی را دنبال می‌کنند یا نمایانگر تصویر تلطیف‌شده‌ای از واقعه‌ی جنگ‌اند، معمولاً به جای اشاره به عامل انسانی از ادوات جنگی نام برده می‌شود؛ برای نمونه، جمله‌های «تانک‌ها شلیک کردند» (۳) یا «گلوله‌ای به سمت او شلیک شد» جایگزین جمله‌های «او سوار تانک شد و شلیک کرد» یا «سرباز گلوله‌ای را به سمت او شلیک کرد» می‌شوند.

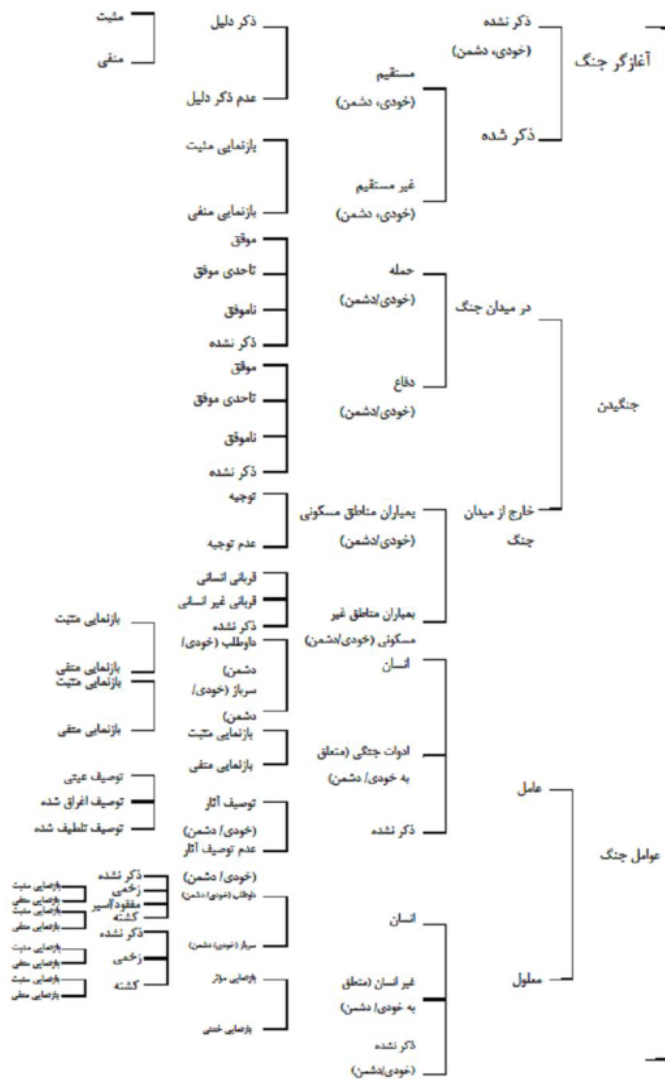
نکته‌ای دیگر که در کانون توجه قرار می‌گیرد، داوطلب یا سربازبودن عامل انسانی است. این نکته به این دلیل گنجانده شده است که واژه‌ی «داوطلب»، بیانگر اختیاری بودن شرکت در جنگ و انتخاب شخصی است؛ اما کلمه‌ی «سرباز» بر انجام وظیفه و اجبار دلالت دارد؛ مگر اینکه در بازنمایی آن ویژگی دیگری بیان شود. از این نظر، در داستان‌هایی که روند انتقام‌جویی را دنبال می‌کنند، ارتش دشمن متشکل از سربازهای وظیفه است و ارتش خودی، بیش‌تر، از نیروهای داوطلب تشکیل شده تا انگیزه‌ی حضورشان توجیه شود و موفقیت‌شان برجسته‌تر گردد.

چنانچه عامل ذکر نشود و فقط آثارش بیان شود، نحوه‌ی توصیف می‌تواند معنادار باشد؛ برای مثال، در توصیف خنثی درباره‌ی زخمی شدن سربازی می‌توان گفت: «گلوله به دستش اصابت کرد، دستش قطع و خون جاری شد». در توصیف اغراق‌شده‌ی همین صحنه می‌توان گفت: «گلوله‌ای دستش را متلاشی نمود و بوی سوختگی گوشت و پوست او فضا را پر کرد» یا در توصیف تلطیف‌شده‌ی همین صحنه که مناسب داستان کودک به خصوص در دوران صلح‌جویی است می‌توان نوشت: «گلوله‌ای به سمت او پرتاب شد، دستش سرخ شد» یا «گلوله‌ای که به سمت او پرتاب شد، دست او را زخمی کرد».

روی دیگر سکه‌ی عامل جنگ، «معلول» است؛ یعنی کسی که در جنگ اثرپذیرنده است و باز هم می‌تواند انسان یا غیرانسان شامل حیوانات، درختان، ادوات جنگی و... باشد. در صورتی که انسان باشد، میزان اثرپذیری او، یعنی کشته یا زخمی شدنش مهم است. چگونگی بازنمایی آن نیز بسیار ایدئولوژیک است؛ مانند اشاره به کشته‌شدگان با واژه‌گزینی مثبت «شهید» یا به‌طور خنثی «کشته» و نیز با بازنمایی منفی به‌صورت «به‌دَرک واصل‌شده» و... درباره‌ی غیرانسان‌ها هم نحوه‌ی بازنمایی بسیار اثرگذار است؛ برای نمونه، در صورتی که حیوانات هم طی حملات جنگی قربانی شوند، دشمن یا خودی بودن عامل این مسئله و نحوه‌ی بازنمایی آن می‌تواند احساساتی متفاوت را در خواننده برانگیزد و هدفمند باشد. این روش، تصویر دشمن را سیاه‌تر و سیمای خودی را سفیدتر ارائه می‌دهد؛ از این رو، می‌تواند در روند انتقام‌جویی اثرگذار باشد.

این سه جنبه، یعنی چگونگی بازنمایی عامل جنگ، عمل جنگیدن و عوامل جنگ که در نمودار زیر (شکل شماره ۱) به‌گونه‌ی نسبتاً جامع ارائه شده‌اند، می‌توانند در پژوهش‌های ادبیات جنگ برای اهداف متفاوت در کانون توجه قرار گیرند.

شکل شماره ۱



۵. راهکارهای تحلیل متنی برای انگاره‌ی پیشنهادی

در این بخش، راهکارهای تحلیل متن براساس الگوی پیشنهادی ارائه و معرفی می‌شوند.

الف) برای بررسی آغازگر جنگ، می‌توان به تکنیک زبانی «نام‌دهی» توجه کرد؛ برای مثال، وجود واژه‌هایی همچون: «کشور عراق»، «صدام حسین» و «حزب بعث عراق» در داستان، می‌تواند نمونه‌ی اشاره‌ی آشکار و مستقیم به آغازگر جنگ باشد. در برخی متن‌ها، آغازگر جنگ از طریق «عنوان‌دهی» و به‌طور غیرمستقیم معرفی می‌شود؛ مانند «دشمن» و «دشمن بعثی» و «سربازان دشمن». گاهی نیز آغازگر با کاربرد ساخت‌های دستوری «اسم‌سازی» و «مجهول‌سازی»، حذف می‌گردد؛ برای مثال «به کشور ایران حمله شد» یا «حمله به ایران در سی‌ویکم شهریور...».

ب) در بررسی عمل جنگیدن، قیدهای مکان، گزینش‌های واژگانی در بازنمایی حمله‌ها و دفاع‌ها، سوء تعبیرها و حسن تعبیرها، ادعاهای نقض، مجازسازی، پیش‌بینی‌ها و... کمک می‌کنند تا نحوه‌ی بازنمایی فرایند جنگیدن مشخص شود؛ برای مثال، در بمباران مناطق مسکونی «ذکر دلیل» می‌تواند نوعی «مجازسازی» به شمار آید. در بمباران مناطق غیرمسکونی نیز ذکر قربانیان انسانی و غیرانسانی به بازنمایی منفی عملکرد کمک می‌کند.

پ) در بررسی «عامل» نیز معرفی مستقیم یا غیرمستقیم انسان یا ابزارهای جنگ به‌عنوان عامل «کشتن» و «زخمی کردن» و همچنین گزینش‌های واژگانی با بار مثبت یا منفی در توصیف این صحنه‌ها می‌تواند در تصویرسازی جنگ مؤثر باشد. همچنین، در این بخش، آوردن عامل به‌صورت فاعل در ابتدای جمله، جابه‌جاشدن یا حذف آن نیز بررسی می‌شود.

ت) در بررسی «معلول»، یعنی کسی که در جنگ کشته، مجروح، مفقود یا اسیر می‌شود نیز گزینش‌های واژگانی که نشان‌دهنده‌ی بازنمایی مثبت و منفی هستند، بسیار مهم‌اند. علاوه‌براین، ساخت‌های دستوری مانند «ادعاهای نقض» در ارائه‌ی مثبت یا منفی چنین مواردی مؤثرند؛ برای نمونه، در جمله‌ی «[او] به‌سختی مجروح شده بود؛ اما همچنان می‌جنگید»، «مجروح شدن» امتیازی مثبت برای «مجروح‌کننده» به شمار نمی‌رود.

ث) افزون بر آنچه گفته شد، راهکارهای گفتمان‌مدار دیگر نیز به تناسب موقعیت در تحلیل‌های تگ‌استفاده می‌شوند. به‌طور کلی، مسئله‌ی «خودنمایی مثبت» و «دیگرنمایی

منفی»، آن‌گونه که ون‌دایک در تحلیل‌هایش به کار می‌گیرد، مدنظر است؛ چراکه چنین بازنمودی به تنفرزایی از «دیگری» یا «آن‌ها» که در این تحقیق دشمن است، می‌انجامد و در روند کلی داستان از نظر انتقام‌جویی یا آشتی‌جویی تأثیر دارد.

۶. بررسی و تحلیل داستان‌ها

۶-۱. داستان شب‌بخیر فرمانده

شب‌بخیر فرمانده، داستانی تخیلی واقع‌گراست که در آن پسر بیچه‌ای که در بمباران شهرها، مادرش و یک پایش را نیز از دست داده است، در هنگام بازی با اسباب‌بازی‌هایش (سربازها و تفنگ و...) به بازسازی فرضی صحنه‌ی جنگ بین خود و دشمن می‌پردازد. او مصمم است تا انتقام مادرش را از دشمن بگیرد. در این داستان، کودک با تصویر مادر که درون قاب است، صحبت می‌کند. ابتدا در جنگ با دشمن یکی از سربازهایش زخمی می‌شود؛ با وجود این، با شجاعت و رشادتی که از خودش نشان می‌دهد، می‌تواند تا نزدیکی فرمانده‌ی دشمن برسد و تفنگش را به سمت او نشانه برود؛ اما وقتی که از نزدیک با او روبه‌رو می‌شود درمی‌یابد که او هم مانند خودش پسر بیچه‌ای است که آمده تا انتقام مادرش را که در جنگ از دست رفته، بگیرد. وقتی که او لحظه‌ای غفلت می‌کند، فرمانده‌ی دشمن بلافاصله اسلحه‌ی خود را به سمت او نشانه می‌رود و آماده‌ی شلیک کردن می‌شود. در این لحظه او متوجه می‌شود که فرمانده‌ی دشمن نیز مانند او یک پای خود را از دست داده است. گفتگوی آن‌ها درباره‌ی این موضوع، سبب شکل‌گیری دوستی بین این دو فرمانده می‌شود. او پای مصنوعی خود را به فرمانده‌ی دشمن، که مانند خود او با تصویر مادرش صحبت می‌کند، قرض می‌دهد تا آن را به مادرش نشان بدهد. در پایان داستان هنگامی که پسر بیچه به این دلیل که از انتقام مادرش صرف‌نظر کرده و فرمان آتش‌بس داده، شرمنده و خجالت‌زده است و از نگاه کردن به تصویر مادر خودداری می‌کند، مادر از درون قاب به او افتخار می‌کند و عمل او را می‌ستاید.

الف) در این داستان، نه تنها به آغازگر جنگ اشاره‌ای نشده، بلکه دشمن نیز بدون معرفی مستقیم، با استفاده از تکنیک عنوان‌دهی به صورت کلی و خنثی، «دشمن» خطاب می‌شود.

ب) عمل جنگیدن در صحنه‌ی جنگ، بین دو گروه سه‌نفری خودی و دشمن روی می‌دهد؛ راوی داستان، فرماندهی خودی و یکی از اسباب‌بازی‌هایش، فرماندهی دشمن است.

ت) سربازهای دو طرف، به‌طور کلی بازنمایی می‌شوند؛ اما هر دو فرمانده بازنمایی موردی دارند؛ البته فرماندهی «خودی» بیشتر فرصت بازنمایی می‌یابد.

ث) در این داستان «خودی» حمله می‌کند و «دشمن» دفاع. در این حمله یک سرباز «خودی» تیر می‌خورد و فرمانده فرمان عقب‌نشینی صادر می‌کند؛ ازاین‌رو، می‌توان گفت حمله‌ی «خودی» ناموفق و دشمن در «دفاع» موفق بوده است.

ج) در این داستان، دشمن نیز فرصت بازنمایی می‌یابد، هرچند با کاربرد در ساخت «نقض ادعایی» از بازنمایی مثبت آن کاسته می‌شود. کاربرد صفت «ترسو» برای دشمن، بازنمایی منفی او را به همراه می‌آورد: «فرمان حمله می‌دهم و با سربازهایم به طرف دشمن حمله می‌کنیم. دشمن ترسو هم شلیک می‌کند ولی ما نمی‌ترسیم» (اکبرپور، ۱۳۸۳: ۱۱).

چ) به‌عنوان نمونه، در جملات زیر، آثار و پیامدهای جنگ با کاربرد صفت قلت «چند» و مقایسه‌ی رویداد با صحنه‌های «فیلم» و فقط اشاره به «دود»، در قالب تصویری تلطیف‌شده ارائه می‌شود و به اثرات دیگر آن بر معلول انسانی اشاره نمی‌شود: «یک دفعه چند خمپاره منفجر می‌شود و مثل توی فیلم‌ها اتاق پر از دود می‌شود» (همان).

به‌کاربردن فعل لازم «منفجر شدن» به‌جای فعل متعدی «منفجر کردن» در جمله‌ی بالا، سبب شده عامل انفجار نامعلوم و مبهم بماند؛ ازاین‌رو، نمی‌توان عمل «منفجر کردن» را به خودی یا دشمن نسبت داد.

در حمله‌ی دوم خودی به دشمن، وقتی دو فرمانده روبه‌روی هم قرار می‌گیرند، هر دو طرف انگیزه‌های خود را بیان می‌کنند؛ به عبارت دیگر، به هر دوی آن‌ها فرصت بازنمایی داده می‌شود:

– انگیزه‌ی خودی برای جنگ: «می‌گویم: نمی‌دانم من آمده‌ام انتقام مامانم را بگیرم» (همان: ۱۵).

– انگیزه‌ی دشمن برای جنگ: «می‌گوید: من هم آمده‌ام انتقام مامانم را بگیرم» (همان).
– بازنمایی خودی: «می‌گویم: اگر تفنگت را نیندازی شلیک می‌کنم» (همان: ۱۶)

- بازنمایی دشمن: «و می‌گوید: تو باید تفنگت را بیندازی» و می‌شمارد یک دو سه» (همان).

- بازنمایی خودی: «روی زمین می‌نشینم و تفنگم را نشانه می‌روم» (همان).

- بازنمایی دشمن: «دارد می‌لرزد ولی روی یک پا ایستاده است و تفنگش را به طرف من نشانه رفته است» (همان).

ساخت نقض ادعایی بالا به بازنمایی مثبت دشمن کمک می‌کند و در واقع نقض «ترسو» بودن دشمن است. این بازنمایی به تنفرزدایی از دشمن می‌انجامد.

- بازنمایی خودی: «و تفنگم را می‌اندازم و پاچه‌ی شلوآرم را می‌زنم بالا» (همان).

- بازنمایی دشمن: «تفنگش را پرت می‌کند و پا را توی بغل می‌گیرد» (همان: ۱۹).
در این داستان، دشمن بارها با صفت «ترسو» بازنمایی می‌شود؛ البته ترس «فرمانده‌ی خودی» نیز بیان می‌شود: «دلم تاپ‌تاپ می‌زند» (همان: ۱۶).

در پایان نیز فرمانده‌ی خودی فرمان آتش‌بس می‌دهد و مادر نیز به تصمیم پسر برای آشتی با دشمن افتخار می‌کند و می‌گوید: «آفرین فرمانده! من به تو افتخار می‌کنم» (همان: ۲۰).

در این داستان، با اینکه تصویر خودی مثبت‌تر از دشمن بازنموده شده، اصراری برای سیاه‌نمایی تصویر دشمن نیز صورت نگرفته است؛ به هر دو طرف، نیروی خودی و دشمن، فرصت داده می‌شود دلایل و انگیزه‌هایشان برای جنگیدن را بیان کنند؛ همچنین، به آغازکردن جنگ از سوی دشمن به‌طور مستقیم اشاره نمی‌شود؛ بمباران مناطق شهری و پیامدهای مخرب جنگ نیز به هر دو طرف نسبت داده می‌شود. در بمباران مناطق مسکونی توسط دشمن نیز از عامل بمباران آشکارا نام برده نشده و به‌طور غیرمستقیم به آن اشاره می‌شود: «یادت هست توی زیرزمین بچه‌ها گریه می‌کردند و جیغ می‌زدند: 'بمباران، بمباران!'» (همان: ۱۱)

در این داستان، نه‌تنها تصویری کاملاً سفید از فرمانده‌ی کودک خودی ارائه نمی‌شود، بلکه تصویر فرمانده‌ی کودک دشمن نیز کاملاً سیاه نیست؛ بنابراین می‌توان گفت شب به خیر فرمانده، داستانی است که روند «صلح‌جویی» را دنبال می‌کند و با آشتی‌دادن خودی با دشمن در پی تنفرزدایی از دشمن می‌باشد.

۲-۶. داستان خورشید زمین

این داستان بسیار کوتاه، در قالب مکالمه‌ای بین مادر و پسر بچه‌ی سه‌ساله‌اش، امیرعلی که مشغول کشیدن نقاشی است، روایت می‌شود. امیرعلی پس از کشیدن تصویر خودش و مادرش، وقتی می‌خواهد تصویر پدرش را بکشد، از مادر سراغ او را می‌گیرد؛ مادر پاسخ می‌دهد که پدر او شهید شده است. امیرعلی مرتب سؤال می‌کند تا معنی «شهید» را بفهمد که بالاخره مادر، شهید را به خورشید نقاشی امیرعلی، که آن را روی زمین کشیده است، تشبیه می‌کند؛ به این ترتیب، او می‌فهمد شهید، خورشیدی زمینی است که به دنیا نور و گرمی می‌بخشد.

الف) در این داستان، کودک سؤال می‌کند و مادر پاسخ می‌دهد. در تحلیل گفتمان درباره‌ی پرسش و سؤال کردن دو حالت وجود دارد: در بعضی بافت‌ها، مانند دادگاه‌ها یا مطب پزشک، کسی که «صاحب قدرت» است سؤال می‌کند؛ برخی مواقع نیز، پرسشگر «ناآگاه و بی اطلاع» است؛ از این رو سؤال می‌کند تا آگاهی کسب کند. مکالمه‌ی داستان حاضر براساس حالت دوم شکل می‌گیرد.

ب) در این داستان آغازگر جنگ معرفی نمی‌شود، فقط در جمله‌ی زیر، با استفاده از واژه‌ی «دفاع» و بیان اینکه شهادت سرباز خودی در میدان جنگ و با هدف دفاع از سرزمین روی داده است، به نوعی مسئولیت شروع جنگ را به دشمن نسبت می‌دهد: «چون شهید برای دفاع از مردم و سرزمینش کشته می‌شود، مثل پدرت که توی جنگ شهید شد و رفت پیش خدا...» (حسینی، ۱۳۸۶: ۱۴).

پ) دلیل شهادت «پدر» با استفاده از حرف تشبیه «مثل» که به هدف شهدا از دفاع، یعنی دفاع از مردم و سرزمین، اشاره می‌کند، جنگیدن خودی را توجیه می‌نماید؛ از این مشخص‌سازی مثبت نوع دفاع، بازنمایی مثبت خودی نیز برداشت می‌شود. تقدم جمله‌ی قیدی دلیل با قید «چون» به موجه‌سازی شرکت خودی در جنگ کمک می‌کند. ت) به‌کاربردن «حسن تعبیر» «خورشید زمین» برای شهید خودی و کنایه‌ی مثبت «رفتن پیش خدا» برای «مردن» آنان، بازنمایی مثبت عوامل درگیر جنگ است. ث) کاربرد واژه‌ی «شهید» برای «سرباز خودی» که در دفاع کشته شده، در مثبت‌شدن بازنمایی تصویر خودی اثرگذار است.

ج) جمله به صورت مجهول به کار می‌رود و دشمن که عامل «کشتن» است، معرفی نمی‌شود؛ استفاده از فعل «شهیدشدن» به جای «کشته‌شدن» نیز به بازنمایی مثبت معلول انسانی خودی کمک می‌کند. اگر جمله به صورت «مثل پدرت که در جنگ، دشمن او را کشت» در متن به کار می‌رفت، دشمن به عنوان عامل معرفی شده و روند داستان از حالت خنثی خارج می‌شد؛ بنابراین می‌توان گفت، این داستان، با تعریف واژه‌ی شهید و ایجاد شباهت میان او و خورشید، در پی تکریم فرهنگ شهادت و ارج نهادن به مقام شهید است؛ از سوی دیگر با بازنمایی غیرمستقیم و مبهم دشمن، زمینه‌ساز ایجاد حس تنفر از دشمن نمی‌شود؛ به بیان دیگر، داستان به دنبال تنفرزایی نسبت به دشمن یا تنفرزایی از او نیست؛ پس داستان خورشید زمین، از نظر پیگیری روند انتقام‌جویی یا صلح‌جویی، داستانی خنثی است.

۶-۳. بررسی داستان کاش کمی بزرگ‌تر بودم

این داستان روایتی از حضور نوجوانان و افراد مسن مشتاق در جبهه است. راوی، قهرمان داستان، نوجوان سیزده‌ساله‌ای است که با وجود مخالفت بسیار شدید پدرش بالاخره موفق می‌شود خودش را به جبهه برساند؛ اما چون رضایت‌نامه‌ی کتبی پدر را ندارد و دوره‌ی آموزش نظامی را هم نگذرانده است، با میانداری و پایمردی پیرمردی آبرسان، فقط اجازه می‌یابد یک هفته به عنوان دستیار او در جبهه بماند. داستان روایت هفت روز حضور او را در میدان جنگ است، آن هم در زمانی که خرمشهر فتح می‌شود. در این داستان، پسر جوان پیرمرد آبرسان، که دستیار پدرش بوده، شهید می‌شود و پسر نوجوان می‌تواند به جای او همراه پیرمرد حتی در خطوط مقدم نیز حضور یابد و جای خالی پسرش را برایش پر کند. آخرین روز حضور او، یعنی روز هفتم، با روز فتح خرمشهر هم‌زمان است.

الف) در این داستان، برای خطاب کردن دشمن، با استفاده از تکنیک نام‌دهی، واژه‌ی «عراقی‌ها» به کار می‌رود. آغازگر جنگ نیز به صورت آشکار و مستقیم معرفی نمی‌شود؛ اما از جمله‌ی زیر، با توجه به عبارت «اول جنگ» و نیز جهت پیش آمدن عراق به سمت ایران، می‌توان دریافت که عراقی‌ها آغازگر جنگ بوده‌اند. در این جمله «عراقی‌ها» مبتداسازی شده و به صورت غیرمستقیم عامل شناخته می‌شوند: «عراقی‌ها اول جنگ تا پشت دروازه‌های اهواز پیش آمدند» (صحرايي، ۱۳۸۶: ۵۸).

ب) دشمن با نام‌دهی مثل «عراقی‌ها» و «صدام» یا عنوان‌دهی منفی مانند «مزدوران بعثی» و «دشمن بعثی» بازنمایی می‌شود.

پ) عمل جنگیدن در میدان جنگ رخ می‌دهد. در مواقعی که خودی عامل حمله است به معلول اشاره نشده و نتیجه بیان می‌شود؛ اما درباره‌ی دشمن، به معلول و اثرپذیر با بازنمایی مؤثر پرداخته می‌شود و دشمن نیز در جایگاه فاعل جمله قرار می‌گیرد: «عراقی‌ها... خاکریز را به خمپاره بستند. دو تا زخمی دادیم» (همان: ۸).

«خیلی زود صدای چرخ تانک‌های عراقی در گوشم پیچید» (همان: ۲۲).

سربازان عراقی عامل نیستند؛ بلکه توپ‌ها و تانک‌هایشان به شدت عمل می‌کنند. برای نمونه، در جمله‌ی بالا کنایه‌ی «به خمپاره بستن»، تکرر و شدیدبودن عمل را نشان می‌دهد؛ البته نتیجه‌ی آن که تنها، به‌جاماندن دو زخمی است، هم کم‌اثر بودن حمله‌ی دشمن را می‌رساند و هم استفاده از واژه‌ی «زخمی‌شدن» در مقایسه با شهادت یا اسارت نتیجه‌ی عمل دشمن را کوچک‌نمایی می‌کند؛ یعنی با وجود بزرگ‌نمایی شدت حمله‌ی عراقی‌ها، خسارت واردشده کوچک‌نمایی می‌گردد.

جمع بستن تانک‌ها و کنایه‌ی «در گوش پیچیدن صدا» نیز مانند «به خمپاره بستن» همان کثرت و فراوانی را نشان می‌دهد. نمونه‌های زیر نیز همین موضوع را نشان می‌دهند:

- «گلوله‌ی توپ دشمن است، از دور می‌زنند» (همان: ۶۴).

- «ناگهان سروصدای انفجار به گوشم خورد. در تاریکی برق آتش را دیدم، چیزی مثل رعد و برق» (همان).

- «توپ‌خانه‌ی دشمن است. آتش می‌ریزد روی سر بچه‌ها» (همان).

- «گلوله‌ی کاتیوشا، نه توپ! یا ابالفضل زدند» (همان: ۶۷).

- «کاتیوشا زدند تو سنگر» (همان: ۷۰).

- «عراقی‌ها جاده را به شدت می‌کوبیدند» (همان: ۸۰).

- «لحظه‌به‌لحظه گلوله‌های توپ مقر و اطراف را می‌کوبید» (همان: ۶۶).

- «یکباره تعداد زیادی گلوله با هم داخل مقر زمین خورد، درست انگار صدای وحشتناک رعد» (همان).

اما درباره‌ی خودی‌ها، کوچک‌نمایی حمله و بزرگ‌نمایی نتیجه را مشاهده می‌کنیم. برای نمونه، در جمله‌ی «گلوله رفت و جلوی چشم ما به سقف گمرک خورد...همه‌ها و فرار افتاد بین عراقی‌ها» (همان: ۹۹)، پرتاب یک گلوله و اصابت آن

به سقف و نه داخل ساختمان و ذکر نتیجه‌ی آن، یعنی فرار عراقی‌ها، بزرگ‌نمایی خود حمله نیست؛ بلکه بزرگ‌نمایی نتیجه‌ی حمله‌ی خودی است.

«نگاهم رفت به جوان‌های اسلحه‌به‌دستی که پیشانی‌بند بر پیشانی با شور سوار توپوتا و از مقر خارج می‌شدند» (همان: ۶۶).

در جمله‌ی بالا که به اعزام نیروهای خودی به خط مقدم اشاره می‌کند، جمع‌بستن «جوان‌ها» آن هم فقط با چند اسلحه، بر کثرت نیروی انسانی خودی دلالت می‌کند. در واقع، خود سربازان بزرگ‌نمایی شده‌اند، نه تجهیزات جنگی آن‌ها. توصیف آن‌ها با پیشانی‌بند بر پیشانی و اشاره به حالت روحی آن‌ها با کاربرد قید «با شور»، عوامل مؤثر در بازنمایی مثبت خودی هستند.

«شنوندگان عزیز! شب گذشته.... رزمندگان کفرستیز اسلام با عبور از رود کارون ضربات هولناکی را به مزدوران بعثی وارد کردند. به گزارش قرارگاه.... سربازان کفرستیز اسلام با درهم‌شکستن مواضع و استحکامات دشمن بعثی تلفات زیادی به آن‌ها وارد کرده و هم‌اکنون در حال پیشروی به طرف مرز هستند» (همان: ۵۴).

در گزارش رادیویی نیز از واژه‌گزینی مثبت «رزمندگان کفرستیز اسلام» برای سربازان خودی چنین استنباط می‌شود که دشمن کافر و ضد اسلام است. تکرار آن نیز بزرگ‌نمایی خودی را به همراه دارد. چگونگی وارد کردن ضربات هولناک ذکر نشده، اما نتیجه‌ی حمله برجسته و بزرگ‌نمایی شده است. آسیب‌ها به مواضع و استحکامات دشمن وارد شده، نه سربازان دشمن و این یعنی معلول حمله‌ی خودی غیرانسانی است؛ پس تأکیدی است بر بازنمایی مثبت خودی؛ این در حالی است که دشمن با صفات منفی «بعثی» و «مزدور» توصیف شده و بازنمایی منفی می‌یابد.

ت) حمله‌های دشمن علاوه بر انسان‌ها، معلول غیرانسانی نیز دارد: «بچه‌ها می‌گویند: گربه‌های دهلاویه همه موجی شده‌اند.... اینجا من گربه‌هایی را دیده‌ام که پا، دم یا گوششان یک طوری شده!» (همان: ۱۰).

جمله‌ی بالا توصیف بزرگ‌نمایی شده از پیامدهای حمله‌ی دشمن است؛ چراکه نتایج منفی حمله‌ی دشمن را به‌طور جزئی بیان می‌کند. در بخشی هم که به بمباران سیلوی گندم اشاره می‌شود، همین شیوه را می‌توان دید: «اول جنگ، عراقی‌ها بمبارانش کردند» (همان: ۴۲). در این‌جا عراقی‌ها با نام‌دهی به‌عنوان فاعل و عامل بمباران سیلوی گندم معرفی می‌شوند. گندم از منابع اصلی تغذیه‌ی مردم است و ازدست‌دادن آن آسیبی

بزرگ و چشمگیر به شمار می‌آید؛ بنابراین، عامل نشان‌دادن عراقی‌ها در ایجاد این آسیب، در بازنمایی منفی آن‌ها بسیار مؤثر است.

ث) ذکر بمباران مناطق مسکونی و غیرجنگی توسط دشمن:

- «خانه‌ی مردم را زدند» (همان: ۳۱).

- «راکت زدند به خانه‌ی مردم» (همان).

- «روی صندلی فکرم رفت به خانه‌هایی که بمب در آن‌ها افتاده بود» (همان).

ج) اثر شلیک‌های کشنده‌ی نیروهای خودی ذکر نمی‌شود؛ اما آثار حمله‌های دشمن به صورت کاملاً بزرگ‌نمایی شده به تصویر کشیده می‌شود و ارائه‌ی این تصاویر در ایجاد حس تنفر نسبت به دشمن بسیار مؤثر است.

«تیر بزرگ کالیبر پنجاه به صورتش خورده بود و ترکیده بود. لب به بالا نداشت» (همان: ۲۰).

«خمپاره‌ای کنار جیب منفجر شد و استوار ترکش خورد. بی حرکت افتاده بود، مغزش متلاشی و خون زیر سرش را گرفته بود. دلم ریش ریش شد» (همان: ۹۸).

معلول حمله‌های خودی، معمولاً غیرانسانی است و اگر انسانی باشد جزئیات ذکر نمی‌شود:

«در عرض مدت کوتاهی استوار با مهارت یکی دو تانک و نفربر دشمن را به آتش کشید» (همان: ۹۶).

«داخل جوی آب چند جنازه افتاده بود، از صورت و لباسشان فهمیدم عراقی هستند» (همان: ۱۰۴).

چ) مقایسه کردن نیروهای خودی با امام حسین(ع) و یادآوری صحنه‌های کربلا. «اسلحه‌ی من و تو این [تانکر آب] است! همان که در کربلا از امام حسین(ع) دریغش کردند. نباید از بچه‌های جبهه دریغش کنیم» (همان: ۵۱).

با توجه به اینکه صحنه‌ی کربلا از مؤثرترین صحنه‌های جنگ نابرابر و ایستادگی در برابر ظلم است، چنین قیاس‌هایی در بازنمایی مثبت خودی می‌تواند بسیار اثرگذار باشد. از مجموع بررسی‌های این داستان می‌توان دریافت، داستان حاضر با ارائه‌ی تصویری کاملاً سیاه و منفی از دشمن و تصویری کاملاً سفید و مثبت از خودی، روند انتقام‌جویی و تنفرزایی را دنبال کرده است.

۷. نتیجه‌گیری

همان‌طور که گفته شد مثبت یا منفی بودن روند انتقام‌جویی یا آشتی‌جویی باید متناسب با زمان انتشار داستان‌ها در نظر گرفته شود؛ چراکه به خودی خود و بدون در نظر گرفتن مسائل اجتماعی، بازنمایی مثبت نیروی خودی که دفاع کرده و دشمن که حمله را آغاز کرده، امری مثبت و پذیرفته‌شده است؛ اما به نظر می‌رسد که در دوران پس از جنگ، به‌ویژه در روایت جنگ برای کودکان، پیگیری روند آشتی‌جویی می‌تواند پسندیده‌تر باشد، تا هم به بازسازی روابط دو ملت کمک شود و هم با تنفر ایجادکردن از پدیده‌ی جنگ و نه عوامل درگیر در جنگ، از تحریک حس انتقام‌جویی و بروز جنگ‌های آینده جلوگیری کرد. داستان شب بخیر فرمانده، نمونه‌ای موفق از این نوع داستان‌هاست. داستان خورشید زمین از این نظر خنثی است و بیش‌تر به دنبال تکریم شهید و شهادت است؛ چراکه در آن فقط به بازنمایی عامل خودی می‌پردازد. داستان کاش کمی بزرگ‌تر بودم نیز با ارائه‌ی قطبی‌شده‌ی خودی کاملاً مثبت و دشمن بسیار منفی در شمار داستان‌هایی است که روند انتقام‌جویی را دنبال کرده است.

یادداشت‌ها

۱. از این پس، در این مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی» به صورت اختصاری «تگا» به کار می‌رود.
۲. نگارنده‌ی مقاله‌ی حاضر بر آن است تا با توجه به کاربرد نظریه‌ی تگا در بررسی ادبیات جنگ، برای شکل‌گیری پژوهش‌های دیگر در این حوزه، پیشنهادهایی ارائه کند. برای نمونه، با توجه به انگاره‌ی پیشنهادی نگارنده، ادبیات جنگ می‌تواند در ادبیات داستانی بزرگ‌سالان و کودکان نیز بررسی شده و نتایج بررسی‌ها به صورت تطبیقی تحلیل شود.
۳. ادبیات جنگ می‌تواند از جنبه‌هایی دیگر، مانند نحوه‌ی تعامل خانواده با مسئله‌ی جنگ بررسی شود. همچنین، نحوه‌ی بازنمایی گروه‌های مختلف شرکت‌کننده در جنگ، مانند داوطلبان، پاسداران، ارتشیان و نیروهای نظامی و انتظامی می‌تواند از دیدگاه تگا بررسی و رابطه‌ی آن با واقعیت‌های جنگ توجیه و تبیین شود. نحوه‌ی بازنمایی داوطلبان شرکت‌کننده در جنگ از نظر طبقه‌ی اجتماعی نیز، از دیگر موضوعات پیشنهادی است.
۴. تحلیل انتقادی تصاویر از جنبه‌های گوناگون، مانند کلیشه‌های جنسیتی، نحوه‌ی بازنمایی گروه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی و مذهبی، در کتاب‌های تصویری کودکان، با توجه به روش‌های تحلیلی چندرسانه‌ای نیز پژوهشی ارزشمند خواهد بود.
۵. همه‌ی نمونه‌های درون گیومه، که در بخش‌های ۴ و ۵ مقاله به کار رفته‌اند، مثال‌های نگارنده است و از منبع یا کتابی معین نقل قول نشده است.

فهرست منابع

- اکبرپور، احمد. (۱۳۸۳). شب بخیر فرمانده. تهران: یونیسف؛ واحد انتشارات.
- حسینی، سیدابراهیم. (۱۳۸۶). خورشید زمین. تهران: شاهد.
- صحرائی، اکبر. (۱۳۸۶). کاش کمی بزرگ‌تر بودم. تهران: علمی و فرهنگی.
- Atawenh, A. (2009). "The Discourse of War in the Middle East, Analysis of Media Reporting", *Journal of Pragmatics*. Vol. 41, P. 263-278.
- Damico, J. S., et al. (2008). "Did Bombs Just Fall From the Sky? Examining Agency in a Text Set of World War II Children's literature", *Social Studies Research and Practice*. Vol. 3, N. 3, P. 51-60
- Fairclough, N. (2003). *Analyzing Discourse, Textual Analysis for Social Research*. Rutledge: Taylor Francis group.
- Firth, J. R. (1957). "Modes of Meaning" In *Papers in Linguistics 1934-1951*. London: Oxford University.
- Hodge, R. & Kress, G. (1979). *Language as Ideology*. London-Boston: Rutledge & Kegan Paul.
- Martin, J.R. (2008). "Intermodal Reconciliation: Mates in Arms", *New Literacies and English Curriculum: multimodal perspectives*, Edited by Len Unsworth, London: Continuum Publisher.
- Reimer, M. (2008). *Home Words: Discourse of Children's Literature in Canada*. WLU (Wilfred Laurier University) Press.
- Van Dijk, T. (1985). *Discourse and Literature*. Amsterdam: John Benjamins publishing company
- (1993). *Discourse and Elite Racism*. London: Sage Publication.
- (1995). "Discourse Analysis as Ideology Analysis" In *Language and Peace*. Edited by C. Schaffer & A. L. Wenden, Dartmouth: Aldershot, P. 17-33.
- (2001). "Multidisciplinary CDA: A Plea for Diversity" In *Methods of Critical Discourse Analysis*. Edited by R. Wodak & M. Meyer, London: Sage Publication.
- (2008). *Discourse and Power*, New York: Palgrave Macmillan.
- Wodak, R. (2001). "What CDA is about- A Summary of its history , Important Concepts and its Developments" In *Methods of Critical Discourse Analysis*. Edited by R. Wodak & M. Meyer, London: Sage Publication.
- Wolfer, D. (2005). *Photographs in the Mud*. Fremantle: Fremantle Arts press.